

«بهار زمین»

بهار آمده با کوله‌بار احسانش
و عطر ناب شکوفه، سلام بارانش
غرور خشک درختان به باد خواهد داد
ترنمی که سپرده به جویبارانش
غم زمین سترون به خنده درمان کرد
تبسم علف و خاطرات دهقانش
نفس کشید زمین با قدم باد صبا
شکفت غنچه گل در دل گلستانش
قنوت سبز صنوبر، سلام سبزه و گل
و بلبلان تغزل سرای دستانش
تو را به یاد من آورد ای بهار عزیز
خدا کند که تو باشی همیشه مهمانش
خدا کند که بیاید و شعر من روشن
شود چو لاله صحرای میان بستانش

مرضیه احمدیان

کارشناس ارشد و دبیر ادبیات فارسی
دهقان

بهار حضرت باران

دلَم اگرچه هوای بهار می‌خواهد
بهار نیز مرا بی‌قرار می‌خواهد

بهار آمده از راه و خوب می‌دانم
چه از حوالی قلبِ دچار می‌خواهد

نشانه‌ای ست رجوع پرنده‌ها از کوچ
نشانه‌ای که مرا رهسپار می‌خواهد

بهار آمده و این زمین بی‌خورشید
از آسمان نگاهت مدار می‌خواهد

طلوع صبح معطر تنفسی کن! عشق
هوای تازه‌ای از روزگار می‌خواهد

دوباره فصل شکوفایی شقایق‌هاست
شکفتنی که مرا داغدار می‌خواهد

بهار حضرت باران، سراب تشنه خاک
تو را هنوز چه بی‌اختیار می‌خواهد!

بهار آمده اما هوا بهاری نیست
هنوز آمدنت انتظار می‌خواهد ...

حنانه امیری

دبیر ادبیات دبیرستان فرهنگ

همیشه منتظر شعر عاشقانه‌تری است
همیشه دغدغه‌اش فرصت ترانه‌تری است

دلی که پنجره مهربان خورشید است
دلی غریب که آوازه‌خوان خورشید است

تو را به حیرت بال فرشتگان سوگند
تو را به وسعت دلتنگی جهان سوگند

به پای آمدنت بوسه می‌زنم هر شب
انیس لحظه دلتنگی‌ات منم هر شب

شبانه‌های تو لالایی جهان شده است
برای این تن بی‌تاب و خسته جان شده
است

همیشه در نفس لحظه‌های طوفان است
همیشه در دل آینه‌های انسان است

همیشه با تو به دنبال خویشتن بودیم
همیشه در تب و تاب رها شدن بودیم

همیشه خواسته‌ام با تو بیکران باشم
هر آنچه عشق به من داده باشد آن باشم
ابراهیم حسنلو